

## رفتن پسران فریدون نزد شاه یمن

شب آمد بختند پیروز و شاد  
پراگند بر لآژورد ارغوان  
ابا خویشتن موبدان خواستند  
همه نامداران خورشید چهر  
بیاراست لشگر چو پر تذر  
چه بیگانه فرزندگان و چه خویش  
برون آمدند از یمن مرد و زن  
همی مشگ با می برآمیختند  
پراگنده دینار در زیر پی  
همه سیم و زر اندر افگنده خشت  
چه مایه بدو اندرون خواسته  
چو شب روز شد کرد گستاخ شان  
سپهبد برون آورید از نهفت  
نشایست کردن بدیشان نگاه  
که گفتش فریدون به گردن کشان  
کزین سه ستاره کدامست مه؟  
بباید برین گونه تان برد نام  
سبک چشم نیرنگ بر دوختند  
همیدون دلیران آن انجمن  
کز آمیختن رنگ نایدش سود  
مهین را به مه داد و که را به که  
به هم درکشیدند بازارشان  
رخان شان پر از خوی ز شرم پدر  
پر از رنگ رخ، لب پر آواز نرم  
می آورد و می خواره کرد انجمن  
همی خورد تا تیره تر گشت شب  
نخوردند می جز همه یاد او

سوی خانه رفتند هر سه چو باد  
چو خورشید زد عکس بر آسمان  
برفتند و هر سه بیاراستند  
کشیدند بالشگری چون سپهر  
چو از آمدنشان شد آگاه سرو  
فرستادشان لشگری گشن پیش  
شدند این سه پرمایه اندر یمن  
همی گوهر و زعفران ریختند  
همه یال اسپان پر از مشگ و می  
یکی کاخ آراسته چون بهشت  
به دیبای رومی بیاراسته  
فرود آورید اندر آن کاخ شان  
سه دختر چنان چون فریدون بگفت  
به دیدار هر سه چو تابنده ماه  
نشستند هر سه بر آن هم نشان  
از آن سه گرانمایه پرسید شه  
میانه کدامست و کهتر کدام؟  
بگفتند ز آن گونه کاموختند  
شگفتی فرو ماند شاه یمن  
بدانست شاه گرانمایه زود  
چنین گفت کآری همین است زه!  
بدانگه که پیوسته شد کارشان  
سه افسر بد از پیش سه تاجور  
سوی خانه رفتند باناز و شرم  
سرتازیان سرو، شاه یمن  
به رامش بیاراست و بگشاد لب  
سه پور فریدون سه داماد او

بدانگه که می چیره شد بر خرد  
سبک بر سر آبگیر گلاب  
به پالیز زیر گل افشان درخت  
سر تازیان، شاه افسونگران  
برون آمد از گلشن خسروی  
بر آورد سرما و باد دمان  
چنان شد که بفسرد هامون و راغ  
سه فرزند آن شاه افسون گشای  
بدان ایزدی فرّ و فرزانیگی  
بر آن بند جادو ببستند راه  
چو خورشید بر زد سر از تیره کوه  
به نزد سه داماد آزادمرد  
فسرده ز سرما و برگشته کار  
چنین خواست کردن بدیشان نگاه  
سه آزاده را دید چون ماه نو  
بدانست کافسون نیامد به کار  
نشستن گهی ساخت شاه یمن  
در گنج های کهن کرد باز  
سه خورشید رخ را چو باغ بهشت  
ابا تاج و با گنج نادیده رنج  
بیاورد هر سه بدیشان سپرد  
ز کینه به دل گفت شاه یمن  
بد از من که هرگز مبادم میان  
به اختر کس آن دان که دخترش نیست  
به پیش همه موبدان سرو گفت  
بدانید کاین سه جهان بین خویش  
بدان تا چو دیده بدارندشان  
خروشید و بار غریبان ببست  
ز گوهر یمن گشت افروخته  
چو فرزند را باشد آیین و فر

کجا خواب و آسایش اندر خورد  
بفرمودشان ساختن جای خواب  
بخفت این سه آزاده ی نیک بخت  
یکی چاره اندیشه کرد اندر آن  
بیاراست آرایش جادوی  
بدان تا سرآید بریشان زمان  
بسر بر نیارست پرید زاغ  
بجستند ز آن سخت سرما ز جای  
به افسون شاهان و مردانگی  
نکرد ایچ سرما بدیشان نگاه  
بیامد سبک مرد افسون پژوه  
که بیند رخان شان شده لاژورد  
بمانده سه دختر بدو یادگار  
نه بر آرزو گشت خورشید و ماه  
نشسته بر آن خسروی گاه نو  
نباید برین برد خود روزگار  
همه نامداران شدند انجمن  
گشاد آنچه یکچند گه بود راز  
که موبد چو ایشان صنوبر نکشت  
مگر زلفشان دیده رنج شکنج  
که سه ماه نو بود و سه شاه گرد  
که از آفریدون بد آمد به من  
که ماده شد از تخم نره کیان!  
چو دختر بود روشن اخترش نیست  
که زیبا بود ماه را شاه جفت  
سپردم بدیشان بر آیین خویش  
چو جان پیش دل بر نگارندشان  
ابر پشت شرزه هیونان مست  
عماری یک اندر دگر دوخته  
گرامی به دل بر، چه ماده چه نر

باد دمان: باد سخت وزنده  
 بازار: مکر و حيله  
 بخفت: خوابانيد  
 برآن هم نشان: بدان سان، بدان گونه  
 بند جادو: نيرنگ، فريب، حيله  
 پاليز: باغ و بوستان  
 تذرو: قرقاول  
 جهان بين: چشم  
 چشم نيرنگ بردوختند: از عهده افسون بر آمدند  
 خواسته: مال  
 خوی: عرق بدن  
 دیدار: چهره، روی، رخسار  
 راغ: مرغزار، دامن کوه  
 رنگ آميختن: مکر و حيله بکار بردن  
 زه: کلمه ای است که در مقام تحسین گویند  
 سبک: بی درنگ  
 شکنج: پیچ و تاب، چین، حلقه  
 شرزه: قوی، مهيب  
 عمار: محمل، کجاوه  
 فر: نور یا موهبتی الهی  
 کجا: آنگاه  
 گستاخ کردن: مانوس شدن  
 گشن: بسيار، انبوه  
 گردنکش: دلاور، جنگاور  
 لشگری چون سپهر: لشکری آرسته و منسجم  
 مشک با می آميختن: یک رسم ديرينه برای خوشبویی  
 مگر: جز، جز آنکه

نهفت: شبستان

نيارست: نتوانست

هامون: دشت و صحرا

هميدون: همچنين، کماکان

هيون: شتر، اسب

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>